

# خواجه نصیرالدین طوسی و اتهام سقوط بغداد

ابراهیم محمدی<sup>۱</sup>

## چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۸

این نوشتار سعی دارد نقش خواجه نصیر در سقوط بغداد و بعضی اتهام‌های یادشده در مورد وی را بررسی کند. اینکه خواجه نصیر در سقوط بغداد نقشی نداشته مفروض گرفته شده و در یک بررسی آماری، از منابع تاریخی موجود (۳۰ منبع)، این موضوع روشن و مشخص گردیده است. سپس به اتهام‌هایی که ابن تیمیه به وی نسبت داده پرداخته شده و در این زمینه به دو مسئله پاسخ داده شده است؛ یکی اینکه آیا خواجه نصیر از مهم‌ترین شخصیت‌های اسماعیلیان و از مشاوران و وزیران آنان بود؟ و دوم اینکه آیا او فرمان قتل خلیفه عباسی را صادر کرد؟

**کلید واژه‌ها:** خواجه نصیر، سقوط بغداد، عباسیان، ابن تیمیه.

۱. دانشجوی دکتری علوم و تحقیقات تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلام‌آباد غرب.

گونه‌ای که کم‌کم دولت ایلخانی مشخصات ملی و تاریخی کاملاً ایرانی به خود گرفت.<sup>۲</sup>

شایان ذکر است در ایفای مسئولیت بسیار سنگین احیای فرهنگ و تمدن اسلام و ایران در عصر مغول یکی از افرادی که نقش بسیار مؤثری بر عهده داشت خواجه نصیرالدین طوسی بود. حمایت از دانشمندان مسلمان، فعالیت‌های گسترده در زمینه‌های علمی، تقویت عنصر ایرانی و تحکیم پایه‌های مذهب تشیع، گوشه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی او می‌باشد.<sup>۳</sup>

مورخان دربارهٔ دخالت خواجه نصیر در سقوط بغداد و قتل خلیفه المستعصم بالله دیدگاه‌هایی متضاد دارند. مورخان عامه که از واقعهٔ قتل خلیفه و انقراض عباسیان متأثر بوده‌اند نقل می‌کنند که خواجه از ابتدا ترویج مذهب تشیع را هدف نهایی خود قرار داده بود، در این راه مشقاتی را متحمل شد و دلیل

در جریان حملهٔ دهشتناک مغول به ایران بسیاری از دانشمندان ایرانی برای حفظ جان خود از ایران هجرت کردند. جمعی از اندیشمندان و مردان برجستهٔ سیاسی نیز در قلمرو ایلخانان ماندند و برای رعایت مصلحت مجبور شدند از تحریک خشم و بدگمانی فرمانروایان جدید پرهیزند، در همان حال برای احیای فرهنگ و تمدن اسلام و ایران و تأمین استقلال سیاسی و اجتماعی و تمهید استقلال مذهبی، تلاش بسیار نمودند. آنان از فضای باز فکری و مذهبی ایجادشده که حاکی از تحول اجتماعی و دینی عمیق و از رونق افتادن بازار تعصب و سیاست خشن مذهبی بود، برای رها شدن از ربقهٔ نفوذ و سیطرهٔ سنتی بهره بردند.<sup>۱</sup> در نتیجه در بستر یک حرکت فرهنگی و علمی منسجم با تحمل ایلغار و تاخت‌وتاز مغول توانستند دولت ایلخانی را در محیط مذهبی، اداری و سیاسی و اجتماعی ایران مستهلک سازند، به

۲. همو، ص ۸۵.

۳. یوسفی راد، مرتضی، اندیشهٔ سیاسی خواجه نصیر، ص ۲۴-۲۸؛ مدرّس رضوی، محمدتقی، سرگذشت و عقاید خواجه نصیر، ص ۱۱۰-۱۳۰.

۱. مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، ص ۸۸.

نزدیکی اش به هولاکو هم این بود که او را به فتح بغداد وادارد.

حق مطلب این است که از بین رفتن هر دولتی در هر زمانی به واسطه پیدایش علل داخلی و خارجی است. سقوط خلافت خاندان عباسی هم تابع همین اصل است. علل خارجی که به سقوط خلافت عباسی انجامید، آن بوده که مغول‌ها از هنگامی که قدرت گرفته به کشورگشایی پرداختند، در صدد فتح بغداد بودند، تا اینکه سلطنت به منکوقاآن رسید و دوره حکومت او با جنگ‌های صلیبی که میان مسلمانان مصر و شام و عیسویان درگرفته بود، هم‌زمان شد. لوئی نهم ملقب به مقدس، پادشاه فرانسه، به منظور طرح اتحاد، دو بار سفیر نزد منکوقاآن فرستاد و یک بار هم هتوم، پادشاه ارمنستان، برای عقد پیمان اتحاد از راه قفقاز به دربار منکوقاآن آمد و پنجاه روز ماند و دائماً خان مغول را به تجدید عهدی که کیوک‌خان به او برای حمله مشترک بر مسلمانان کرده بود یادآور می‌شد. سرانجام هم از منکوقاآن مراسلات و سفارش‌نامه‌هایی گرفت مشعر بر مساعدت با عیسویان و فرستادن قشونی برای جنگ با مسلمانان و خان

مغول نیز چنان‌که به او وعده کرده بود و خیال خود او نیز بود، هولاکو را به دفع اسماعیلیه و برانداختن خلافت عباسی و فتح مصر و شام فرستاد.

علل داخلی نیز آن است که سرجان ملکم در این باره گفته است:

«عادت مورخان هر ملک است که از دست رفتن مملکت را نسبت به خیانت اشخاص می‌دهند نه به ضعف حکومت؛ همچون سقوط خلافت عباسی که این را نسبت به خیانت شیعه می‌دهند، ولی کسی که تدبیر در امور دارد، نزد او واضح است که این‌گونه چیزها اسباب خرابی بغداد در دست سپاه مغول نمی‌شود. فتح بغداد و قتل اکثر سکنه آن ملک و کشته شدن مستعصم و پسرانش حاکی از ضعف حکومت عباسی است»<sup>۱</sup>.

### بررسی منابع مربوط به خواجه نصیر در سقوط بغداد

این نوشتار سعی دارد در حد امکان، در یک بررسی آماری، از منابع تاریخی موجود، نقش خواجه نصیر در سقوط

۱. ملکم، سرجان، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، ص ۹۹.

بغداد را روشن و مشخص کند. برای این کار، سی منبع مورد بررسی قرار گرفت، که تکیه بر شانزده منبع نخست است که دارای دو ویژگی اند:

الف - از منابع مهم دوره ایلخانان می‌باشند.

ب - نویسنده تا سال ۷۵۰ق در حیات بوده؛ یعنی دوران ایلخانان را درک کرده است.

چهارده منبع دیگر (ردیف ۱۷ تا ۳۰) پس از دوره ایلخانان نوشته شده و نویسندگان آنها شاهد حوادث سقوط بغداد نبوده‌اند.

آمار ذیل که در بردارنده کتب مورد بررسی است، نشان می‌دهد که از نظر نگارندگان آنها، دخالت خواجه نصیرالدین در این باره تا چه حد بوده است. در این روش آماری:

(+) نشانه دخالت داشتن خواجه نصیرالدین است؛ یعنی این منبع دخالت خواجه را قبول دارد.

(x) نشانه اعتقاد به عدم دخالت اوست.

۱- تاریخ جهانگشا، جوینی

(۶۸۱ق) x<sup>۱</sup>

۲- تاریخ مختصر الدول، ابن‌العبری  
(۶۸۵ق) x

ابن‌العبری مورخ و مؤلف معروف مسیحی، بحث مفصلی درباره فتح بغداد آورده و از وفات خواجه و علوم مربوط به او بحث مفصلی مطرح کرده است، ولی از مسائل سیاسی و نقش او در فتح بغداد یا تشویق خواجه، سخنی نیاورده است.<sup>۲</sup>

۳- طبقات ناصری، منهج سراج  
(۶۸۶ق) x

مؤلف طبقات ناصری نیز که ضمن حوادث سال ۶۵۸ق از محاصره بغداد و پیروزی‌های خیالی و خیانت ابن‌علقمی بحث کرده است، از مسائل سیاسی و نقش او در فتح بغداد یا تشویق خواجه، سخنی به میان نیاورده است.<sup>۳</sup>

۴- مختصر التاریخ، ابن‌کازرونی  
(۶۹۷ق) x<sup>۴</sup>

۵- مفرج الکروب، ابن‌واصل

۱. جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشا، ص ۶۶.

۲. ابن‌العبری، غریغوریو الملطی، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۷، بخش فتح بغداد.

۳. منهج سراج، طبقات ناصری، ص ۴۱۰.

۴. ابن‌کازرونی، محمد، مختصر التاریخ، ص ۴۴.

(۶۹۷ق) ×<sup>۱</sup>

۶- الفخری، ابن طقطقی (۷۰۹ق) ×<sup>۲</sup>

ابن طقطقی (ابن طباطبا) مورخ نقاد در کتابش که در ۷۰۱ق نگاشته است، احوال مستعصم خلیفه وقت و فتح بغداد را نوشته، ولی از خواجه نامی نبرده است جز اینکه می‌گوید: هنگامی که ابن علقمی نزد هولاکو آمد، خواجه او را معرفی کرد. او شدیداً نسبت دخالت خواجه و ابن‌العلقمی را در سقوط بغداد رد می‌کند و درستی و امانت و دیانت آن دو را می‌ستاید.

۷- جامع التواریخ، رشیدالدین

فضل‌الله (۷۱۸ق) +

«هولاکو خان با ارکان دولت و اعیان

حضرت در باب عزیمت به بغداد مشورت می‌کرد. هر یک بر حسب معتقد خود چیزی می‌گفتند. حسام‌الدین منجم گفت: اگر پادشاه سخن نشنود و آنجا رود، شش فساد ظاهر شود؛ اوّل اسبان بمیرند و لشکریان بیمار شوند. دوم آنکه

آفتاب بر نیاید. سوم آنکه باران نبارد. چهارم باد صرصر برخیزد و پنجم نبات از زمین نروید. ششم آنکه پادشاه بزرگ در آن سال وفات کند. هولاکو از وی بر آن سخن حجت طلبید. بیچاره مچلکا باز داد و بخشیان و امرا گفتند رفتن به بغداد عین مصلحت است. بعد خواجه نصیر را طلب فرمود. خواجه متوهم گشت و پنداشت که بر سبیل امتحان است، گفت: از این احوال هیچ‌یک حادث نشود. فرمود: پس چه باشد؟ گفت: آنکه به جای خلیفه هولاکو خان بود».<sup>۳</sup>

۸- الحوادث الجامعة، ابن فوطی

× (۷۲۳ق)

ابن فوطی در کتاب الحوادث الجامعة در اخبار سقوط بغداد به نقش خواجه اشاره‌ای ندارد.<sup>۴</sup>

۹- تجارب السلف، نخجوانی (بعد

از ۷۲۴ق) ×

نخجوانی در تاریخ خود ضمن بیان

۳. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴. ابن فوطی، کمال‌الدین ابوالفضل، الحوادث الجامعة، ص ۳۲۴، اخبار سقوط بغداد.

۱. ابن‌واصل، محمد بن سالم، مفرج الکروب، ترجمه پرویز اتابکی، ص ۱۰۹.

۲. ابن طقطقی، محمد بن علی، الفخری فی آداب السلطانیة، ص ۸۶.

۱۴- سیر اعلام النبلاء، ذهبی  
× (۷۴۸ق)

ذهبی، رجالی و محدث اهل سنت  
که تعصب ضد شیعی دارد، ضمن بیان  
فتح بغداد (۶۵۶ - ۶۵۷ق) و بیان موضع  
ابن علقمی، به نقش خواجه اشاره‌ای  
ندارد.

۱۵- تاریخ ابن الوردی، ابن الوردی  
× (۷۴۹ق)

ابن وردی مورخ قرن هشتم در  
تاریخش واقعه بغداد را آورده و درباره  
نقش ابن علقمی وزیر، سخن گفته است،  
ولی سخنی از خواجه ندارد. او در تعیین  
سال وفات خواجه، از وفات او در سال  
۶۷۱ق و خدمت علمی او به هولاکو و  
ساختن رصدخانه، سخنان زیادی دارد،  
ولی هیچ اشاره‌ای به تأثیر او در فتح  
بغداد ندارد.<sup>۷</sup>

۱۶- تاریخ گزیده، مستوفی (۷۵۰ق) ×

حمدالله مستوفی مورخ و جغرافی‌دان  
قرن هشتم ضمن شرح فتح بغداد هیچ

۶. ذهبی، شمس‌الدین محمد، سیر اعلام النبلاء،  
ج ۴، ص ۸۷.

۷. ابن الوردی، زین‌الدین عمر، تاریخ ابن الوردی،  
ص ۱۸۴.

فتح بغداد سخنی از خواجه ندارد.<sup>۱</sup>

۱۰- تاریخ بناکتی، بناکتی (۷۳۰ق) ×<sup>۲</sup>

۱۱- تاریخ و صاف، و صاف الحضرة  
(بعد از ۷۲۸ق) + بر اساس نجوم نظر  
داده است.

مؤلف تاریخ و صاف می‌نویسد: حکم  
یرلیغ شد تا خواجه ملازم اردو باشد و  
در بندگی حضرت وقعی تمام و محلی  
منیع یافت.<sup>۳</sup>

۱۲- المختصر فی اخبار البشر،  
ابوالفداء (۷۳۲ق) ×

ابوالفداء مورخ مشهور عرب و مؤلف  
المختصر فی اخبار البشر، مطالبی درباره  
فتح بغداد و حتی شرح حال و نکات  
مهمی از خواجه آورده است، ولی به  
نقش او در فتح بغداد اشاره نمی‌کند.<sup>۴</sup>

۱۳- مجمع الانساب، شبانکاره‌ای (بعد  
از ۷۳۸ق) ×<sup>۵</sup>

۱. نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، ص ۱۲.

۲. بناکتی، داوود بن محمد، تاریخ بناکتی (روضه  
اولی الالباب)، ص ۱۲۴.

۳. و صاف الحضرة، فضل‌الله، تجزیة الامصار و  
تجزیة الاعصار، ص ۳۲.

۴. ابوالفداء، اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، ج  
۳، ص ۱۹۴.

۵. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع الانساب،  
ص ۲۱.

اشاره‌ای به نقش خواجه ندارد.<sup>۱</sup>

(۷۷۱ق)+

او می‌نویسد: «هولاکو خلیفه را شبانه احضار کرد و از او سؤالاتی پرسید، بعد دستور کشتن وی را صادر کرد. به هولاکو گفتند: اگر خون خلیفه به زمین ریخته شود دنیا تاریک می‌شود؛ زیرا او پسرعموی رسول خداست و خلیفه روی زمین است. پس قیام کرد. شیطان مبین حکیم نصیرالدین طوسی گفت: کشته می‌شود و خونش هم به زمین نمی‌چکد. نصیرالدین از دشمنان سرسخت مسلمین بود. به راهنمایی او خلیفه را در نمدی پیچیدند و مالش دادند تا اینکه خفه شد».<sup>۴</sup>

۲۰- *البدایة و النهایة*، ابن کثیر

(۷۷۴ق) ×

او می‌نویسد: «اینکه شهرت دارد خواجه طوسی هولاکو را وادار به قتل خلیفه نمود، حقیقت امر را خدا داناست، ولی به نظر من از شخص عاقل و فاضل چنین کاری سرنمی‌زند».<sup>۵</sup>

۱۷- *فوات الوفیات*، ابن شاکر کتبی

(۷۶۴ق) ×

محمد بن شاکر کتبی مؤلف کتاب *فوات الوفیات* از زندگی خواجه و حرف‌شنوی هولاکو از وی سخن به میان آورده، ولی به تأثیر خواجه در فتح بغداد و تحریک هولاکو اشاره‌ای ندارد: «خواجه با تقرب و مکانتی که پیش هولاکو داشت، از منافع مسلمانان به‌ویژه شیعیان و علویان و حکمت‌دانان و غیر ایشان نگاهبانی می‌کرد و به آنها احسان و نیکی می‌کرد و در ابقای آنها در شغلشان کوشا بود و می‌کوشید که وجوه اوقاف را در محل اصلی صرف کنند و با وجود همه اینها، شخصی متواضع و فروتن و گشاده‌رو و نیکو معاشرت بود. اغلب مورخان و اصحاب رجال در حق او و اخلاق او به همین‌سان سخن گفته‌اند».<sup>۲</sup>

۱۸- *مرآة الجنان*، یافعی (۷۶۸ق) ×<sup>۳</sup>

۱۹- *طبقات الشافعیة*، سُبکی

۱. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، ص ۳۳.

۲. کتبی، محمد بن شاکر، *فوات الوفیات*، ج ۶، ص ۱۱.

۳. یافعی، عبدالله بن اسعد، *مرآة الجنان و عبرة الیقظان*، ص ۶۷.

۴. سبکی، تاج‌الدین، *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۳، ص ۴۴.

۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة فی تاریخ*، ص ۱۰۵.

۲۱- الوافی بالوفیات، صفدی

× (۷۹۷ق)

«هر چند خواجه در ترویج آیین تشیع سعی می نمود و به زبان و قلم در پیشبرد آن کوشش می کرد، مع هذا نسبت به همه فرقه های اسلامی محبت داشت و تا آنجا که در توان داشت از پیشامدها جلوگیری می کرد و پیوسته از تعصب های خشک مذهبی دوری می جست و پیرو حق بود»<sup>۱</sup>.

۲۲- المسجد المسبوك، غسانی

× (۸۰۳ق)

غسانی ضمن اهانت های فراوان به ابن علقمی در مورد فتح بغداد، اسمی از خواجه و نقش او در فتح بغداد نمی برد.<sup>۲</sup>

۲۳- تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون

× (۸۰۸ق)

«هولاکو مشغول فتح قلعه الموت بود که نامه ابن الصلایا صاحب اربل رسید که در آن نامه ابن العلقمی او را به تصرف بغداد تحریض می کرد و گفته بود که این کاری بس آسان است؛ زیرا

۱. صفدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، ج ۴،

ص ۳۶.

۲. غسانی، ابوبکر، المسجد المسبوك، ص ۸۷.

ابن العلقمی شیعه بود و اهل محله کرخ بود و اهل سنت با ساکنان این محله دشمنی داشتند. خلیفه و دواتدار نیز آنان را یاری می دادند تا بر ساکنان محله کرخ حمله و هجوم کنند. بدین سبب ابن العلقمی خشمگین شد و ابن الصلایا حاکم اربل را واداشت که مغولان را به تصرف بغداد برانگیزد»<sup>۳</sup>.

۲۴- السلوک لمعرفة دول الملوك،

مقریزی (۸۴۵ق) ×

۲۵- النجوم الزاهرة، ابن تغری بردی

اتابکی (۸۷۴ق) ×

ابن تغری بردی بلدزبان نسبت به فاطمیان و شیعیان در کتاب النجوم الزاهرة، ضمن بیان عدم تدبیر و عیاشی خلیفه و گوش سپردن او به ساز و آواز، هیچ اشاره ای به نقش خواجه ندارد.<sup>۵</sup>

۲۶- روضة الصفا، میرخواند (۹۰۳ق) +

براساس نجوم نظر داده است.<sup>۶</sup>

۳. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، العبر و دیوان المتبدا والخیر، ص ۲۰۶.

۴. مقریزی، تقی الدین، السلوک لمعرفة دول الملوك، ص ۱۹۷.

۵. ابن تغری بردی، جمال الدین، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، ج ۳، ص ۱۰۳.

۶. میرخواند، محمد بن خاوند، روضة الصفا، ج ۲، ص ۶۹.



۲۷- *تاریخ الخلفاء*، سیوطی، (۹۱۱ق) ×

سیوطی در *تاریخ الخلفاء* با اینکه تعصب خاصی علیه شیعه دارد، به نقش خواجه اشاره‌ای نکرده است.<sup>۱</sup>

۲۸- *حیب السیر*، خواندمیر (۹۴۱ق) +

مؤلف تاریخ *حیب السیر* می‌نویسد: «هولاکو بعد از مهم اسماعیلیان به سعی خواجه، عازم دارالسلام بغداد شد».<sup>۲</sup>

۲۹- *تاریخ الخمیس*، دیاربکری (۹۶۶ق) ×<sup>۳</sup>

۳۰- *شذرات الذهب*، ابن عماد (۱۰۸۹ق) +

«خواجه نصیر منکر معاد و تعلیم‌دهنده سحر بود و بت‌ها را عبادت می‌کرد».<sup>۴</sup>

همان‌گونه که ذکر شد، از میان شانزده منبع نخست، چهارده منبع مطلبی در مورد دخالت خواجه نداشته‌اند و

ظاهراً فقط دو منبع دخالت داشتن او را قبول کرده‌اند: *جامع التواریخ و تاریخ و صاف*. که هر دو منبع نیز یک روایت را ذکر کرده‌اند.

ولی مسئله قابل ذکر اینکه هر دو منبع مزبور نقل کرده‌اند که از خواجه در مورد فتح بغداد بر اساس قواعد هیئت و نجوم سؤال کردند، و خواجه پاسخ داد که طبق قواعد نجوم، این فتح امکان‌پذیر است و مشکلی ندارد؛ اما چنین سخنی وجود ندارد که خواجه آنها را تحریک کرده باشد.

از میان چهارده منبع دیگر که پس از دوره ایلخانان تألیف شده، چهار منبع دخالت خواجه نصیر را ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از: *روضه الصفا*، *حیب السیر*، *شذرات الذهب*، و *طبقات الشافعیه*. این منابع پس از دوره مغول نوشته شده و نویسندگان آنها شاهد این حوادث نبوده‌اند سه منبع نخست مربوط به قرن دهم و یازدهم و منبع چهارم مربوط به اواخر قرن هشتم هجری می‌باشند. پس این منابع یا بدون دلیل و مدرک - براساس حدس خود و آنچه مشهور بوده - چیزی نوشته‌اند که نمی‌تواند معتبر باشد، یا دلیل و مدرکی داشته‌اند

۱. سیوطی، عبدالرحمان، *تاریخ الخلفاء*، ص ۱۰۵.
۲. خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین، *حیب السیر فی اخبار افراد البشر*، ص ۵۶.
۳. دیاربکری، حسین بن محمد، *تاریخ الخمیس*، ص ۶۴.
۴. ابن عماد، *شذرات الذهب*، ج ۲، ص ۱۰۷.

که در این صورت، می‌بایست در کتب قدیمی و معاصر حوادث ذکر شده باشد، اما چنین چیزی یافت نشد. جز اینکه این تهمت تنها از افکار ضد شیعه و مکتب اهل بیت ابن‌تیمیه، (م ۷۲۸ق) تراوش کرده و ساخته شده و بعدها به وسیله شاگردانش پیگیری شده است و آن‌گاه دیگر مورخان پس از او این تهمت‌ها را در منابع خود آورده‌اند و متأسفانه در منابع شیعی نیز سرایت کرده و آنها به تبع نقل از پیشینیان در کتاب‌هایشان نوشته‌اند. تهمت‌های ابن‌تیمیه به خواجه نصیرالدین طوسی وقیح‌ترین تهمتی است که از یک عالم سنی نسبت به یک عالم و الامقام شیعی زده می‌شود و این همان تهمت‌هایی است که از دیرزمان به تشیع یا رافضیان می‌زدند و شاید اوج شهرت علمی خواجه و تبلور شیعه در عصر وی موجب بروز کینه دیرین آنان شده باشد. ابن‌تیمیه می‌نویسد: خواجه خان مغول را به قتل خلیفه و قتل علما تحریک کرده و بساط خلافت را برچید.<sup>۱</sup>

«او آدم بی‌مبالاتی در دین بود، شعایر اسلامی را رعایت نمی‌کرد، مرتکب فواحش می‌شد، نماز نمی‌خواند و در ماه رمضان شراب و مسکرات می‌نوشید و زنا می‌کرد».<sup>۲</sup>

ابن‌قیم جوزیه، از شاگردان بنام او به دنبال استادش، خواجه را به باد اتهام و دشنام می‌گیرد و الفاظ رکیکی را نثار وی می‌سازد و می‌گوید: «خواجه شریک قتل خلیفه و علما بوده است. او منکر معاد و تعلیم‌دهندهٔ سحر بود و بت‌ها را عبادت می‌کرد».<sup>۳</sup>

سبکی نیز به پیروی از ابن‌تیمیه خواجه را در فتح بغداد متهم کرده است. نویسنده *طبقات الشافعیه* (سبکی) تعصب شدید ضد شیعی داشته؛ چرا که از پیروان ابن‌تیمیه بوده و از روی بغض و تعصب، نسبت‌هایی ناروا و دور از شأن به خواجه داده است. او در این باره مدرکی نیز ارائه نداده است. بنابراین، نقل این کتاب‌ها نمی‌تواند گویای حقیقت باشد.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. ابن‌قیم جوزیه، محمد بن ابی‌بکر، روضه المحیین، ص ۳۳.

۱. ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، رسائل، ص ۹۷.

خواندمیر نیز او را متهم ساخته است. برخی از مستشرقان و نویسندگان تاریخ ایران کمبریج، چنان مطالبی را از ابن تیمیه و دیگران گرفته‌اند. ادوارد براون و دیگران نیز از او متابعت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### بررسی تهمت‌های ابن تیمیه به خواجه نصیر

در اینجا ابتدا درباره اتهامات ابن تیمیه به خواجه نصیر مطالبی را یادآور می‌شویم: به پندار ابن تیمیه، خواجه نصیر یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های اسماعیلیان ملحد و از مشاوران و وزیران آن‌ها است و کسی بود که فرمان قتل خلیفه عباسی را صادر کرد. اینک لازم است ببینیم در مورد آنچه ابن تیمیه از خواجه نصیر نقل کرده است حقیقت چیست؟

۱- آیا این حقیقت دارد که خواجه نصیر از مهم‌ترین شخصیت‌های اسماعیلیان ملحد و از مشاوران و وزرای آنان بود؟

۲- آیا درست است که او فرمان قتل خلیفه عباسی را صادر کرد؟ پاسخ دو سؤال یادشده منفی است و ادعای ابن تیمیه در این مورد دروغ است. اینک حقیقت مطلب را می‌آوریم.

محمد بن فخرالدین محمد بن حسن طوسی ملقب به نصیرالدین و مشهور به محقق طوسی یا خواجه طوسی روز ۱۱ جمادی الاولی سال ۵۹۷ق / ۱۲۰۱م در طوس خراسان متولد شد و در همین شهر است که وی تحصیلات اولیه‌اش را نزد پدر و داییش و همچنین کمال‌الدین محمد مشهور به حاسب فرا می‌گیرد. پس از مرگ پدرش بایستی دروس بیشتری را فرا می‌گرفت و وقت بیشتری را برای این کار می‌گذاشت. در آن زمان، نیشابور محل اجتماع دانشمندان و طلاب علوم مختلف بود، لذا به آن شهر رفت و در دروس سراج‌الدین قمری، قطب‌الدین سرخسی، فریدالدین داماد، ابوالسعادات اصفهانی و دیگران شرکت نمود. وی در همین شهر با فریدالدین عطار نیشابوری ملاقات کرد. چیزی نگذشت که نبوغ و

۱. تاریخ ایران کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ص ۱۰۹.

برجستگی او در این شهر نمودار شد و از شخصیت‌های مبرز این شهر گردید.<sup>۱</sup> در خلال حضور خواجه در نیشابور، مغول‌ها اولین حمله خود را به رهبری چنگیزخان آغاز کردند و با کوله‌باری از مرگ و ویرانی، خراسان را به خاک و خون کشیده، پیشوایش سلطان محمد خوارزمشاه را به تسلیم وادار کردند. پس از آن بود که هر مقاومتی در هم شکست و شهرها یکی پس از دیگری سقوط کرده، کشتار و ویرانی و آتش همه جا را فرا گرفت و مردم در حالی که سرگردان بودند خانه و کاشانه خود را رها کرده، برخی به دشت‌ها و برخی دیگر به شهرهای دوردست و بالاخره گروهی به دژهای محکم پناهنده شدند. آن‌ها که توانایی هیچ یک از اینها را نداشتند سرگردان و بی‌هدف و بدون اینکه بدانند مرگ چه زمانی به سراغ آنها می‌آید، مکان خود را ترک کردند. در این میان تنها قلعه‌های نزاریان بود که توانستند خود را حفظ کنند و مانع دستیابی مغول‌ها به آنها شوند. از جمله کسانی که

به این قلعه‌ها پناهنده شد خواجه نصیر بود. البته گفتار مورخان در مورد چگونگی پناهندگی مختلف است. برخی معتقدند که محتشم ناصرالدین حاکم قهستان به واسطه پیکی از خواجه نصیر دعوت به عمل آورد به قهستان بیاید، خواجه دعوت او را پذیرفت و به قهستان رفت. خبر ورود خواجه بر ناصرالدین، به گوش علاءالدین محمد پیشوای نزاریان رسید. لذا از او خواست خواجه را نزد او روانه کند. خواجه نیز قبول کرد و به قلعه میمون‌دژ رفت.

برخی دیگر از مورخان با این اظهار نظر مخالف‌اند و عقیده دارند خواجه به‌رغم میل باطنی خود نزد نزاریان آمد و از روی اجبار و اکراه نزد آنان اقامت گزید.<sup>۲</sup> در *درة‌ال‌اخبار* آمده است فرامینی به فدائیان نزاری صادر شد که خواجه را برابیند و به قلعه الموت بیاورند. فدائیان نزاری که مدت‌ها در اطراف باغ‌های نیشابور در کمین بودند از او می‌خواهند به همراه آنها به الموت بروند، ولی او از آمدن امتناع می‌کند. بالاخره وقتی او را

۱. مدرّس رضوی، محمدتقی، *سرگذشت و عقاید خواجه نصیر*، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۱۸؛ یوسفی راد، مرتضی، *اندیشه سیاسی خواجه نصیر*، ص ۲۴.

به قتل تهدید می‌کنند مجبور می‌شود همراه آنان به الموت برود. او در سالیان اقامت در قلعه الموت همچون یک اسیر یا زندانی زندگی کرده است.<sup>۱</sup>

به هر حال هریک از نظریات دوگانه فوق صحیح باشد بر نظریه ابن تیمیه که معتقد است خواجه یکی از شخصیت‌های مهم اسماعیلیان ملحد و از مشاوران آنها بوده است خط بطلان می‌کشد؛ چرا که اگر نظریه اول را بپذیریم چیزی را ثابت نمی‌کند مگر اینکه او تنها یکی از پناهندگان فراری و به دنبال مکانی بوده است تا از قتل عام مغول‌ها جان سالم به‌در ببرد. بنابراین او نه تنها یکی از شخصیت‌های مهم اسماعیلی نبوده، بلکه اساساً اسماعیلی نبوده است. جالب اینجاست که ابن تیمیه به این اکتفا نمی‌کند که خواجه یک شخصیت مهم اسماعیلی بوده، بلکه پا را از این فراتر گذارده می‌نویسد وی وزیر و مشاور آنها بوده است. پناهنده بی‌نوابی که بیش از یک پناهگاه امن آرزویی

ندارد از نظر ابن تیمیه تا سر حد یک وزیر ترقی می‌کند. تمام اینها در صورتی است که نظریه اول را بپذیریم، اما چنانچه آن را نپذیریم، طبق نظریه دیگر خواجه جز زندانی و اسیری در الموت چیز دیگری نبوده است. البته این نظریات تا وقتی مورد پذیرش است که نص صریحی از خواجه در این زمینه نداشته باشیم. اما چنانچه نص صریحی در مقابل ما قرار داشته باشد که خواجه با دستن خود نگاشته و حقیقت ماجرا را برای ما آشکار نموده باشد جایی برای نظریات دیگر باقی نمی‌ماند. خواجه در کتاب شرح اشارات که آن را در طی اقامتش در قلاع نزاریان نگاشته است می‌نویسد:

«اکثر این کتاب را در دشوارترین وضعیت ممکن و تیره و تارترین حال زندگی به رشته تحریر درآوردم، بلکه غالب آن را در اوراقی که هر زمان آن حامل اندوه و رنجی دردآور و حسرت و دریغی بزرگ است و در اوضاعی که در هر لحظه آن شعله‌های آتش جهنم زبانه می‌کشد و از آسمان آتش می‌بارد نگاشتم. زمانی نیست که چشمان من اشک‌آلود و خاطر مکرر و لحظه‌ای

۱. بیهقی، علی بن زید، *درة الاخبار*، ترجمه ناصرالدین بن خواجه، ص ۵۵.

نیست که دردم افزون و غم و اندوهم  
دوچندان نباشد»<sup>۱</sup>.

بدین سان ملاحظه شد که خواجه در  
دشوارترین وضعیت ممکن به سر  
می برده است. او در تیره و تاریکترین حال  
زندگی بوده است. این حقیقت زندگی  
مردی است که به عنوان پناهنده یا  
زندانی، غمگین و مستأصل در الموت به  
سر برده است. اما از نظر ابن تیمیه که با  
چشمانی قضایا را می نگرد که با تعصب  
زشت پوشیده شده، خواجه در الموت از  
مهم ترین شخصیت ها و وزیر بزرگ  
نزاریان بوده است. ابن تیمیه پا را از این  
فراتر می گذارد و او را تا حد فرمانروایی  
در بغداد که حکم قتل خلیفه را صادر  
کرده است بالا می برد و هولاکو فرمانده  
ارتش عظیم، فاتح کشورها و حاکم  
مطلق را به یکباره از این همه قدرت و  
اقتدار تهی می کند تا او را اسیر دست  
کسی کند که چندی قبل توسط مردانش  
اسیر شده بود. این است منطق ابن تیمیه؛  
کسی که امر و نهی و دستور قتل آن هم  
قتل خلیفه را صادر می کند، خواجه

۱. خواجه نصیر، محمد بن محمد، شرح الاشارات و  
التنبیها، ص ۸۹.

نصیرالدین طوسی است، نه هولاکو خان!  
در ادامه برای آگاهی از چگونگی به  
قتل رسیدن خلیفه متونی تاریخی را نقل  
می کنیم. مؤلف کتاب *الحوادث الجامعه*  
که از نظر زمانی هم عصر هولاکو است  
می نویسد:

«هولاکو فرمان قتل خلیفه را صادر  
کرد و عمال او در روز چهارشنبه ۱۴  
صفر خلیفه را به قتل رساندند. البته  
خون او ریخته نشد، بلکه او را در  
کیسه ای قرار دادند و آن قدر با لگد زدند  
تا مرد»<sup>۲</sup>.

همچنین ابوالفداء می نویسد: «خلیفه  
را مغول ها کشتند و اطلاعی از کیفیت  
به قتل رسیدنش در دست نیست. گفته  
شده او را خفه کردند. برخی دیگر  
گفته اند که او را در کیسه ای قرار دادند و  
آن قدر زدند تا مُرد. قول دیگر این است  
که او را در دجله انداختند و در آنجا  
غرق شد، خداوند به حقیقت این ماجرا  
عالم تر است»<sup>۳</sup>.

۲. ابن فوطی، کمال الدین ابوالفضل، *الحوادث  
الجامعه*، ص ۳۲۷.

۳. ابوالفداء، اسماعیل، *المختصر فی تاریخ البشر*،  
ج ۳، ص ۱۹۴. ابوالفداء در میان وقایع سال  
۶۷۲ق، ضمن یادکرد درگذشت خواجه نصیر، از

←

ابن العبری مورخ ارمنی که در آن عصر حضور داشته است می نویسد: «هولاکو خلیفه را با دست خودش کشت»<sup>۱</sup>.

مارکوپولو، جهانگرد ونیزی که کمی قبل از انقراض حکومت ایلخانیان از بغداد گذر کرده بود داستانی را که در آن زمان شایع بود نقل می کند که خلاصه آن چنین است: هولاکو وقتی به خلیفه دست یافت در کمال شگفتی دید که خلیفه قصری دارد پر از طلا. دستور داد خلیفه را نزد او آوردند. هولاکو به شدت خلیفه را به خاطر آز و بخلش سرزنش کرد که چرا این همه مال را در جهت رو به راه کردن و تقویت سپاهش برای دفاع از مرکز حکومتش که مدت های طولانی در معرض خطر و تهدید بود به کار نبرده است. هولاکو سپس دستور می دهد خلیفه را در همان قصر بدون غذا زندانی کنند و خلیفه در همان جا میان گنج های طلایش می میرد.<sup>۲</sup>

→ او با کمال احترام و تکریم یاد می کند و با بهترین صفات نام او را می برد.

۱. ابن العبری، *تاریخ مختصر الدول*، ص ۱۰۷.

۲. مارکوپولو، *سفرنامه مارکوپولو*، ترجمه حبیب الله صحیحی، ص ۸۹.

## منابع

۱. ابن العبری، غریغوریوس الملطی، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ش.
۲. ابن الفوطی، کمال الدین ابوالفضل، *الحوادث الجامعة*، تصحیح مصطفی جواد، دارالکتب الظاهریه، دمشق، ۱۹۳۴م.
۳. ابن الوردی، زین الدین عمر، *تاریخ ابن الوردی*، الحیدریه، نجف، ۱۳۷۵ق.
۴. ابن تغری بردی، جمال الدین، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، وزارة الثقافة و الإرشاد، قاهره، ۱۹۶۳م.
۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، *رسائل*، وزارة الثقافة و الإرشاد، مصر، ۱۳۸۸ق.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، *العبر و دیوان المتبدأ و الخبر*، الکتب الاسلامیه، بیروت، ۱۹۸۱م.
۷. ابن ططقی، محمد بن علی، *الفخری فی الآداب السلطانیة*، وزارة الثقافة و الارشاد، مصر، ۱۳۸۲ق.
۸. ابن عماد الحنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، مکتبة القدسی، قاهره، ۱۳۵۰ق.
۹. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، *روضه المحبین*، دارالنشر، بیروت، ۱۹۷۷م.
۱۰. ابن کازرونی، محمد، *مختصر التاريخ*، وزارة الثقافة و الإرشاد، بغداد، ۱۳۵۸ق.
۱۱. ابن کثیر، عمادالدین اسماعیل بن عمر،

۱۱. *البدایة و النهایة فی التاریخ*، مطبعة السعادة، قاهره، ۱۹۳۹م.
۱۲. ابن واصل، محمد بن سالم، *مفّرج الکروب*، ترجمه پرویز اتابکی، علمی فرهنگي، ۱۳۸۳ش.
۱۳. ابوالفداء، الملك المؤید اسماعیل، *المختصر فی اخبار البشر*، تصحیح محمد افندی، رساله، قسطنطنیه، ۱۳۸۶ق.
۱۴. اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰ش.
۱۵. الکتبی، محمد بن شاکر، *فوات الوفیات*، مطبعة علی بیگ، بولاق، ۱۹۸۷م.
۱۶. بناکتی، داود بن محمد، *تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب)*، به کوشش جعفر شعار، سازمند، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۷. بیهقی، علی بن زید (ابن فندق)، *درة الاخبار*، ترجمه ناصرالدین بن خواجه، دانشگاه پنجاب، پاکستان، ۱۳۵۸ق.
۱۸. *تاریخ ایران کمبریج* (جلد پنجم)، ترجمه تیمور قادری و حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱ش.
۱۹. جوینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشای*، به سعی محمد بن عبدالوهاب قزوینی، مطبعة بریل، لیدن، ۱۹۱۸م.
۲۰. خواندمیر، غیاث‌الدین، *حبیب السیر فی اخبار افراد البشر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی،
- اقبال، تهران، ۱۳۶۲ش.
۲۱. دیاربکری، حسین بن محمد، *تاریخ الحمیس*، دارالنشر، بیروت، ۱۹۷۸م.
۲۲. ذهبی، شمس‌الدین محمد، *سیر أعلام النبلاء*، دارالنشر، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۲۳. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۷ش.
۲۴. ساندرز، ج ج، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۲۵. سبکی، تاج‌الدین، *طبقات الشافعیة الکبری*، به اهتمام محمد اطناحی، وزارة الثقافة و الإرشاد، مصر، ۱۳۶۴ق.
۲۶. سیوطی، عبدالرحمان، *تاریخ الخلفاء*، به کوشش محمد بن ابراهیم الشیبانی، الرسالات، کویت، ۱۳۹۹ق.
۲۷. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
۲۸. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ققنوس، تهران، ۱۳۷۳ش.
۲۹. صفدی، خلیل بن ابیگ، *الوافی بالوفیات*، به کوشش هلموت ریتز، نشرات الاسلامیه، بیروت، ۱۹۶۲م.
۳۰. غسانی، ابوبکر، *العسجد المسبوك*، نشرات الاسلامیه، بیروت، ۱۹۷۰م.
۳۱. گروسه، رنه، *امپراطوری صحرانوردان*،



۳۹. ملکم، سرجان، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.

۴۰. منہاج سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۳ش.

۴۱. میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی، *روضۃ الصفا*، تصحیح عباس زریاب خویی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.

۴۲. نخجوانی، هندوشاه، *تجارب السلف*، به تصحیح عباس اقبال، طهوری، تهران، ۱۳۸۰ش.

۴۳. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، *شرح الاشارات و التنبیہات*، مطبوعات دینی، قم، ۱۳۸۲ش.

۴۴. وصاف الحضرة، فضل الله، *تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار*، به اهتمام محمدمهدی اصفهانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸ش.

۴۵. یافعی، عبدالله بن اسعد، *مرآة الجنان و عبرة الیقظان*، وزارة الثقافة و الإرشاد، مصر، ۱۳۸۹ق.

۴۶. یوسفی راد، مرتضی، *اندیشه سیاسی خواجه نصیر*، دفتر تبلیغات قم، ۱۳۸۰.

ترجمه عبدالحسین میکده، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ش.

۳۲. گروسه، رنه، *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، نشر فروزان، ۱۳۷۷.

۳۳. مارکوپولو، *سفرنامه مارکوپولو*، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۶ش.

۳۴. مایر، هانس ابرهارد، *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، ترجمه دکتر عبدالحسین شاهکار، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۱ش.

۳۵. مدرس رضوی، محمدتقی، *سرگذشت و عقاید خواجه نصیر*، دیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ش.

۳۶. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ش.

۳۷. مقریزی، تقی‌الدین، *السلوک لمعرفة دول الملوک*، وزارة الثقافة و الإرشاد، قاهره، ۱۹۵۶م.

۳۸. مرتضوی، منوچهر، *مسائل عصر ایلخانان*، دانشکده ادبیات تبریز، علوم انسانی، تبریز، ۱۳۵۸ش.